

مقدمه‌ای در باب اخبار النحویین قاضی سیرافی

احمد مهدوی دامغانی*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد
و آله أجمعين

«الكتب القديمة في أخبار النحويين» كتاب أخبار النحويين للنجیرمی را مقدم بر أخبار النحويين سیرافی (یعنی کتاب حاضر) معرفی می‌کند، دلیل بر قدیمی تر بودن آن کتاب بر کتاب حاضر نمی‌باشد؛ چرا که نجیرمی در سال ۴۲۴ هـ یعنی ۵۶ سال پس از سیرافی در گذشته است (بغیة الوعاة ص ۱/۴۲۵) و از آن جا که نه از أخبار النحويين ابن دُرستويه و نه از کتاب النحويين ابوعدنان و نه از أخبار النحويين مرزبانى و نه از أخبار النحويين محمد بن عبدالمکملک تاریخی تاکنون نسخه‌ای و نشانی به دست نیامده است، از این جهت می‌توان گفت کتاب أخبار النحويين البصريين سیرافی قدیم‌ترین کتاب موجود در این باب است، و گرچه مؤلف والامقام آن به ترجمه نحویان بصری اقتضار کرده است ولی به هر صورت نمی‌توان آن را قدیم‌ترین کتاب در تراجم نحویان ندانست؛ اما آنچه از کتاب‌هایی که درباره علماء نحو تألیف شده و موجود است عبارت است از:

۱. کتاب حاضر
۲. مراتب النحويين از أبي الطيب عبدالواحد بن علي اللغوي الحلبي متوفای ۳۵۱ هـ که در سال ۱۳۷۵ قمری به همت دانشمند بزرگوار مأسوف علیه «محمد ابوالفضل ابراهیم» مصری رحمة الله عليه در قاهره چاپ شده است.
۳. طبقات النحويين و اللغويين از ابی بکر محمد بن حسن بن عبدالله زبیدی اندلسی متوفای سال ۳۷۹ یا ۳۸۰ هـ که این کتاب نیز در سال ۱۳۷۳ قمری به همت مرحوم «محمد ابوالفضل ابراهیم» به چاپ رسیده است.
۴. تاریخ العلماء النحويين من البصريين والكوفيين وغيرهم تألیف قاضی مفضل بن محمد بن مسعر متوفای سال ۴۴۲ هـ این کتاب شامل ترجمه ۹۵ (نود و پنج) دانشمند از نحویان و لغویان و فقهاء و قراء است و در سال ۱۴۰۱ قمری به همت

بعون الله تعالى اینک، اگر نه قدیم‌ترین، که یکی از قدیم‌ترین کتاب‌هایی که در تراجم احوال ادبا و نُحاة است یعنی أخبار النحويين البصريين تألیف ادیب و فقیه و متکلم و نحوی بسیار دانشمند و نامدار ایرانی، ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان سیرافی، معروف به قاضی سیرافی متوفی در دوم رجب سال ۳۶۸ هـ در بغداد، به صورتی که ملاحظه می‌فرمایید به نظر تان می‌رسد و خداوند این شاء الله به این جوان شریف و ادیب و محقق نجیب، آقای دکتر اکبر ایرانی — دامت توفیقاته و زیدت سعادت — که به چاپ این کتاب در سلسله منشورات مرکز پژوهشی میراث مکتوب همت گماشته است جزای خیر مرحمت فرماید.

پیش از این اولاً مستشرق بسیار فاضل «فریتس کرنکو» آن را در سال ۱۹۳۶ میلادی بر اساس همین مخطوطه حاضر در مطبعة کاتولیکی بیروت به چاپ رسانده است. فریتس کرنکو همان است که دو کتاب شریف معجم الشعراء مرزبانى و المختلف والمؤتلف آمدی را در مطبعة قدس قاهره چاپ کرده است و خداهش بیامرزاد، و ثانیاً در سال ۱۳۳۴ هـ در قاهره نیز به چاپ رسیده است.

این که عرض کردم اگر نه «قدیم‌ترین» بلکه یکی از قدیم‌ترین کتب در موضوع خود است از آن روست که ابن ندیم (یا ندیم) در الفهرست کتابی به نام أخبار النحويين به «ابن دُرستويه فسوی» متوفی در ۳۳۵ هـ و کتابی به نام کتاب النحويين به ادیب و نحوی دیگری که از او به «ابو عدنان» یاد می‌کند نسبت می‌دهد، اما این که در ذیل عنوان

* استاد بازنشسته دانشگاه.

۱. برای اطلاع از حال نجیرمی رک: ابن خلکان، ۷/ ۷۵ و زهر الآداب حصری، ۳/ ۶۷۱ به بعد.



«دکتر عبدالفتاح محمد الحلو» به چاپ رسیده است.
 ۵. نزهة الألباء فی طبقات الأديباء- أی النحاة تألیف ابی البرکات عبدالرحمن بن محمد الأنباری متوفای سال ۵۷۷ هـ که شامل ترجمه ۴۸۵ تن از نحاة است، مانند همه کتاب‌های مشابه از جناب ابی الأسود دثلی آغاز شده است و سپس به ترجمه نحویان تا سال ۵۴۲ هـ پرداخته و آخرین آنان عالم بزرگوار و ادیب عالی‌مقدار شریف ابی السعادات هبة‌الله بن علی بن محمد بن حمزة العلوی الحسنى معروف به «ابن الشجرى» مؤلف کتاب‌های ذی‌قیمت الأملی الشجریه و الحماسة است که شیخ و استاد ابن الأنباری بوده است. این کتاب بار اول در سال ۱۲۹۴ قمری به چاپ سنگی و در قطع (۱۱×۱۶) سانتی‌متری و سپس به همت استاد جلیل‌القدر «محمد ابوالفضل ابراهیم» در مصر به چاپ رسیده است.

۶. إنباه الرواة على أبناء النحاة تألیف آن دانشمند عالی‌مقدار و وزیر ادیب شیرین‌کار، یعنی جمال‌الدین ابی‌الحسن علی بن یوسف القفطی متوفای سال ۶۲۴ هـ است که شامل ۹۷۶ ترجمه است که از ابی‌الأسود آغاز و به ابن‌ملکون نحوی اندلسی پایان می‌یابد. این کتاب مستطاب نیز به برکت زحمت و یمن همت استاد «محمد ابوالفضل ابراهیم» رحمة‌الله تعالی علیه در چهار مجلد توسط گرامی مؤسسه معتبر «دارالکتب المصریة» متدرجاً از سال ۱۳۶۹ تا سال ۱۳۸۰ قمری به چاپ رسیده است. عظمت و اهمیت این کتاب آن را از هر توصیف و تعریف مستغنی می‌سازد. تألیف منیف دیگر قفطی کتاب مشهور و مهم تاریخ‌الحکماء است و این دانشمند بزرگوار ضمن شرح حال مختصری که از سیرافی در إنباه الرواة آورده است می‌گوید:

... وقد ذكرت أخباره هنا مختصرةً و أفردت لها مَصْنَفًا سَمِيئته: المفيد في أخبار أبي سعيد و هو كتابٌ مُمْتَعٌ. —
 من اینک در این کتاب اخبار سیرافی را به اختصار بیان کردم، ولی در تصنیف مستقلی که آن را المفید فی أخبار ابی سعید نامیده‌ام به شرح احوال سیرافی پرداخته‌ام — و متأسفانه درباره این مُصَنَّف یعنی المفید یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد.

۷. إشارة التبعين و تراجم النحاة و التحويين تألیف عبدالباقي بن عبدالمجيد اليماني متولد در مکه مشرفه به سال ۶۸۰ هـ متوفای در شهر «جند» یمن به سال ۷۴۳ هـ این کتاب متضمن ۲۴۶

تن از ادبا و نحاة است که از قرن چهارم تا اواخر قرن هشتم می‌زیسته‌اند و نخستین ترجمه از «ابراهیم بن احمد شیبانی» متوفای در ۲۹۸ هـ و آخرین آن از «عبدالله بن هشام بن یوسف المصر» متوفای در ۷۶۱ هـ است، و این کتاب به همت فاضل معاصر «دکتر عبدالمجید دیاب» در سال ۱۴۰۶ هـ در عربستان سعودی چاپ شده است. متن کتاب در قریب چهارصد صفحه و فهرس آن در ۱۱۸ صفحه جای گرفته است.

۸. البلغة فی تراجم أئمة النحو واللغة تألیف شریف علامه عالی‌مقام مجدالدین ابی‌طاهر محمد بن یعقوب بن محمد ابراهیم فیروزآبادی رحمة‌الله تعالی علیه متوفای به سال ۸۱۷ هـ در شهر «زبید» یمن و مؤلف و مصنف امین و دقیق و محقق کم‌نظیر که هفتاد و چند کتاب را تصنیف یا تألیف فرموده است که مهم‌ترین و مشهورترین کتاب مستطاب القاموس المحيط و القابوس الوسیط الجامع لما ذهب من لغة العرب شماطیط یعنی همین کتاب نازنین عزیزی که به نام قاموس معروف است و هیچ اهل فضل و ادبی از مراجعه به آن بی‌نیاز نیست و ان‌شاء‌الله حق تعالی و تقدس درجات قرب این عالم بزرگوار را آن‌فأناً ارتقاء دهد. این کتاب در بردارنده ترجمه ۴۲۴ تن از لغویان و نحویان است، و اولین بار در سال ۱۳۹۲ هـ در سوریه و سپس در سال ۱۴۰۶ هـ به تحقیق استاد «محمد المصری» در کویت به چاپ رسیده است و نسخه چاپ کویت که اینک در دسترس من بنده است بالغ بر ۲۵۵ است.

۹. طبقات النحاة و اللغویین تألیف علامه جلیل‌القدر «شیخ تقی‌الدین ابوبکر بن احمد بن محمد الأسدی الشهبی الدمشقی الشافعی» فقیه و ادیب و مؤرخ شام متولد سال ۷۷۹ هـ در دمشق و متوفای به سال ۸۵۱ هـ در همان شهر که این بزرگوار معروف به «ابن قاضی شهبه» است و قریب بیست و پنج کتاب و رساله را در فقه و ادب و تاریخ و انساب و جغرافیا تألیف فرموده است، و بی‌شک از اعظم مفاخر قرن نهم است. از این کتاب مستطاب فقط جزء اول آن را که شامل تراجم نحاة و لغویانی که نامشان «محمد» است و بالغ بر ۳۱۷ صفحه است و به سال ۱۳۵۲ هـ به همت «دکتر محسن غیاض» در نجف اشرف علی مشرفه آلاف الثناء والسلام به چاپ رسیده است، در دسترس دارم.

۱۰. آخرین مؤلف در این باب، کتاب شریف بئعة الوعاة فی طبقات اللغویین و النحاة تألیف بسیار بسیار جامع و سودمند ادیب



و فقیه و لغوی و مفسّر و مؤرّخ و محدّث بزرگوار عالی‌مقدار حافظ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی شافعی رحمة‌الله تعالی علیه متوفّا به سال ۹۱۱ هـ است که جلالت قدر و عظمت شأن او بر هیچ اهل علم و ادبی پوشیده نیست. این کتاب تقریباً آنچه را در کتب پیش از خود دربر دارد، در برگرفته است و متضمّن ترجمه نحاة و لغویان تا اواخر قرن ۹ است و مکرّر به چاپ رسیده است. اولین بار در سال ۱۳۲۶ قمری با نظارت ادیب بزرگ و الامقام، استاد استادان اساتید معاصر یعنی شیخ احمد بن امین شنقیطی رحمة‌الله تعالی علیه در ۴۶۲ صفحه به قطع وزیری در «مطبعة السعادة» قاهره به تحقیق و تحشیه خود چاپ فرموده است و خداوند متعال درجات این مرد دانشمند فاضل دوستدار اهل بیت عصمت و طهارت را که بر سر شیعیان خصوصاً و اهل ادب و فضل عموماً منتها دارد و ظاهراً مهم‌ترین و سودمندترین اثر عمر پربرکت او تجدید طبع منقّح و مصحّحی از شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید می‌باشد در اعلیٰ علیین و در بهشت برین متعالی فرماید.

بدیهی است که ترجمه مختصر و یا با مختصری تفصیل ابی سعید سیرافی در همه کتب تراجم عمومی مانند الفهرست، تاریخ بغداد، وفيات الأعیان، إرشاد الأديب و شذرات الذهب نیز آمده است، اما در میان مؤلفان گرانقدر این نحو از کتاب‌ها هیچ کس بیشتر از «یاقوت» در معجم‌الادباء (إرشاد الأديب) به تفصیل احوال این عالم بزرگوار شریف و ادیب و فقیه و لغوی نجیب عقیف نپرداخته است، ولی آنچه یاقوت نقل می‌کند بیشتر آن از اقوال ابوحنّیان توحیدی — آن نویسنده توانا و بلیغی که پس از «جاحظ» هیچ کس چنان به فصاحت و بلاغتی فوق‌العاده دست نیافته است — از کتاب بسیار سودمند و مُمتّع او یعنی الإمتاع والمؤانسة و دیگر کتب او گلچین شده است که از آن جمله است: مباحثه و مناظره سیرافی با ابوالبشر متی بن یونس قنّائی، فیلسوف نصرانی، که قفطی و ابن ابی‌اصیبه از او به عنوان: «وإليه انتهت رئاسة المنطقيين في عصره» یاد می‌کند و بعداً در آن باره مختصر مطالبی را که متناسب

با این مقدمه باشد به عرض می‌رسانم — و پس از یاقوت تنها کسی که بیشتر از دیگران به ترجمه احوال سیرافی پرداخته است. سید بزرگوار متشرّع متورّع و عالم جامع با رع مرحوم مغفور میرزا محمدباقر چهارسوئی اصفهانی، ابن حاج میرزا زین‌العابدین خوانساری^۲ رحمة‌الله علیه متولد در ۱۲۲۶ و متوفّا در ۱۳۱۳ هـ مشهور و معروف به «خوانساری» است که قریب یک صفحه (از چاپ سنگی) کتاب مستطاب روضات الجنّات را به سیرافی اختصاص داده است.

سیراف: شاید آنچه یاقوت در معجم‌البلدان درباره این بندر مهم تجاری بیان کرده است از جامع‌ترین اوصاف سیراف باشد که هم اکنون ترجمه آن را به عرض خوانندگان می‌رساند:

سیراف به کسر اول که آخرش «ف» است واقع در اقلیم سوم است و طول آن نود و نه درجه و نیم و عرض آن بیست و نه درجه و نیم است، پارسیان (ایرانیان) در کتاب‌شان اوستا که در نزد آنان همانند تورات و انجیل در نزد یهودیان و مسیحیان است آورده‌اند که: کیکاوس را پویه پرواز به آسمان در سرآمد، و به سوی آسمان بر رفت، همین که از دید مردمان ناپدید شد، خداوند باد را فرمان داد تا او را نگونسار کند، و کیکاوس به سیراف افتاد، و گفت: آب و شیر به من دهید تا بیاشامم و مردمان در آن سرزمین به او آب و شیر دادند و از این روی آن‌جا را «شیراب» نامیدند. سپس این نام معرب شد و شین به سین و ب به ف بدل گردید — و این سیراف شهری بزرگ^۳ بر کنار دریای پارس^۴ است و در قدیم بندرگاه هند می‌بوده است و نیز گفته‌اند که بزرگ‌ترین شهر بخش «اردشیر خُره» از توابع فارس بوده است. بازرگانان آن را «شیلاو»، به کسر شین نقطه‌دار سپس «ی» که دو نقطه در زیر دارد و آخرش واو ملفوظ است، می‌نامند. من آن را دیده‌ام در آثار آبادی‌ها و ساختمان‌های زیبا بود و نیز مسجد جامع دل‌پسندی که بر پایه ستون‌هایی و اسطوانه‌هایی از چوب ساج بنا شده بود. و این سیراف در دامنه کوه بسیار بلندی است که برای کشتی لنگرگاه مناسبی نمی‌باشد و کشتی‌ها اگر بدان نزدیک شوند

۲. خداوند متعال استاد جامع با رع ما مرحوم مبرور جلال همائی رحمة‌الله تعالی علیه و زاد فی علو درجاته را به مزید غفران مخصوص فرماید که فصل مفصّلی را در کتاب شریف خود به نام تاریخ اصفهان به شرح احوال این خاندان شریف و جلیل خوانساری اختصاص داده است.
 ۳. اکنون که این سطور را می‌نویسم به یاد استاد دانشمند و محقق ارجمند جناب «احمد اقتداری» دامت إفاضاته و اُدیمت آیامه هستم که بر جغرافیای سواحل جنوبی مملکت نازنین ما بیش از هر کس دیگر احاطه و تبخّر دارد — عمرش دراز باد!
 ۴. = خلیج فارس.



با خطر روبه‌رو خواهند بود، مگر این که چند فرسنگ از آن شهر در محلی به نام «نابد» که خلیجی میان دو کوه است، پهلو گیرند. سیراف بندری بسیار خوب است و کشتی‌ها اگر در آن بمانند، از این که در معرض بادهای گوناگون قرار گیرند در پناه و در امانند، فاصله میان سیراف و بصره اگر هوا خوش باشد هفت روز است و ابوسعید حسن بن عبدالله سیرافی نحوی از همین شهر است. آب آشامیدنی سیرافیان از چشمه خوشگواری است. ابوزید بلخی (یعنی ابوزید احمد بن سهل بلخی، آن دانشمند بزرگوار و الامقام و به اقرب احتمالات شیعه اثنا عشری ذی فنون همه فن حریف، آن ادیب فقیه و به اصطلاح رایج این ایام: «قرآن پژوه» و فیلسوف نامدار ایرانی متوفاً در ۳۲۳ هـ) سیراف را آن چنان که در زمان او می‌بوده است وصف فرموده است و چنین می‌گوید: ... سپس به سیراف می‌رسد که بندر بزرگ «فارس» است و آن شهری بزرگ است و در آن جز ساختمان‌هایی که برای نظر کرد و ملاحظه امور بندر لازم است و نمی‌توان به درستی محدوده شهری آن را معین کرد، وجود ندارد و در آن شهر هیچ‌گونه خوردنی و آشامیدنی یافت نمی‌شود مگر آنچه را که از دیگر شهرها بدان بیاورند، در آن شهر کشاورزی و دامداری ای نیست؛ با این همه توانگرترین و بی‌نیازترین شهرهای «فارس» است، من که «یاقوت» می‌گویم: آری سیراف در زمان ابوزید چنین بوده است ولی از هنگامی که «ابن عمیر» جزیره «کیش» را آباد کرد، بندر هندیان (یعنی کشتی‌هایی که از هند به طرف ایران روانه می‌شوند) همین جزیره «کیش» است و رفت و آمد بازرگانان به آن جاست، سیراف و جز آن، روی به ویرانی نهاده است و من آن شهر را که در آن مگر بینوایان تنگدستی، که، «حُبُّ الوطن» آنان را به ماندن در آن شهر واداشته است، اقامت ندارند نیافتیم، از سیراف تا شیراز شصت فرسنگ است. اصطخری (یعنی ابواسحق ابراهیم بن محمد اصطخری فارسی متوفاً به سال ۳۴۶ هـ اولین «جغرافیانویس» مسلمان و مؤلف دو کتاب معتبر مسالک الممالک و صُور الأقالیم) چنین می‌گوید: اما در استان «اردشیر خَره» پس از شیراز، بزرگترین شهر آن «سیراف» است که در بزرگی تقریباً چون شیراز است. ساختمان‌های آن با چوب «ساج»^۵ و چوبی که آن را از «بلاد

زنج» (= زنگبار؟) بدان جا می‌آورند و ابنیه و خانه‌ها چند طبقه است و شهر بر کنار دریاست و ساختمان‌ها به هم پیوسته است و به یکدیگر راه دارد و ساکنان فراوان دارد که آنان در هزینه کردن بر آن ساختمان‌ها بسیار زیاده‌روی می‌کنند تا بدان جا که مردی بازرگان بیش از سی هزار دینار برای خانه‌اش خرج می‌کند و در آن بوستان و باغچه می‌سازد. و آبیاری بوستان‌ها و نیز میوه‌های موجود در آن شهر و بهترین آب آشامیدنی‌شان از کوهی که بر آنان مُشرف است و آن را «جَم» می‌نامند، تأمین می‌شود و این کوه بلندترین کوه آن ناحیه است و بسیار سردسار است و در آن «یخ» فراوان، و گرمای سیراف از همه شهرهای استان «اردشیر خَره» شدیدتر است. و باز من که «یاقوت» می‌گویم: اصطخری سیراف را چنین وصف کرده است، و از آن کوه باریکه راه‌های تنگی به دریا می‌رسد و میان آب دریا و آن کوه بیش از اندازه پَرش یک تیر فاصله نیست، و باری درباره این شهر و اوصافش جُز آن که گفته شود «بُود» ولی روزگار آن را دگرگون ساخت، چیزی دیگر نباید گفت. (معجم البلدان) - ظاهراً «سیراف» در فاصله اندکی در مشرق تنگه هرمز واقع بوده و تصریح مؤلف اخبار هند و چین یعنی ابوزید سیرافی میان سیراف و بندر هرمز شهر یا بندر دیگری وجود نداشته است. والله أعلم.

سماعنی در الأَنساب در بیان نسبت «سیرافی» می‌گوید: گروهی از دانشمندان و پرهیزکاران منسوب به «سیراف» اند و از آن جمله، هفت تن را به نام و نشان ذکر می‌کند که البته مشهورترین آنان همین ابی سعید سیرافی مؤلف کتاب حاضر است که شرح حال مختصری از او را (و ظاهراً به نقل از نَهْة الألباء) می‌آورد، شش تن دیگر همه از فقهاء و محدثانند و خداوند متعال همه‌شان را رحمت فرماید. سیرافی دیگری را نیز می‌شناسیم که او: ابوزید حسن بن یزید السیرافی است که کتاب مختصری در ۲۶ صفحه به نام أخبار الصَّین والهند تألیف کرده است و این کتاب را ژان سو واژه Jean Sauwaget در سال ۱۹۴۸ میلادی با ترجمه فرانسوی آن، در پاریس به چاپ رسانده است. و این بنده نسخه‌ای از آن را در کتابخانه‌ام که «تَفَرَّقَتْ أیدی سَبا» وصف آن است داشتم و نمی‌دانم این ابوزید مؤلف احتمالی این کتاب همان ابوزید حسن بن یزید

۵. برای ساج ملاحظه فرمایید لغت‌نامه را که مرحوم دهخدا^(۵) استقصای کامل فرموده است درباره آن و این که درختی است که چوبش بسیار سخت و سیاه و مانند آبنوس است - یا صنوبر است یا نوعی دیگر از درختان که منشأ و رُستگاه آن در هند است.



السیرافی است که مسعودی در مروج الذهب (ج ۳، ص ۱۲۴) نام می‌برد یا دیگری است. علاوه بر نامبردگان در الأَنساب لا اقل شش تن «سیرافی» دیگر هم می‌شناسیم که همه آنان نامشان در سلسله رواة شیعه رحمة الله علیهم آمده است که از آن جمله است جناب ابوالعباس احمد بن علی بن نوح السیرافی که نجاشی^(۵)، او را به عنوان «استادنا و شیخنا و من استفدنا منه» می‌ستاید (تنقیح المقال، ممقانی، ردیف ۴۲۴) یک «سیرافی» نامه سیاه نگون بختی را هم که خبری مشروح و ترجمه‌ای هر چند کوتاه هم که باشد از او به دست نیاوردم و فقط از او به «سیرافی» یاد شده است همان رئیس شرطه یا «میر غضب» و «جلاد» داود بن علی بن عبدالله بن العباس عباسی، حاکم سه ماهه «مدینه طیبه» در دوران ابی‌العباس سَفَّاح در سال ۱۳۳ است که این «سیرافی» به امر داود بن علی، و در موقعی که حضرت امام ابی‌عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما در مکه مشرف می‌بوده است (و شاید علی‌الظاهر در محرم سال ۱۳۳ هـ یا ذی‌الحجه سال ۱۳۲ هـ) جناب «معلی بن خنیس» را که از اصحاب جلیل‌القدر حضرت صادق است به قتل می‌رساند و سپس جسدش را از دار می‌آویزد، و هنگامی که حضرت صادق^(ع) از داود بن علی بازخواست و طلب قصاص می‌فرماید و داود به حضرت صادق عرض می‌کند که من او را، یعنی معلی را نکشتم. «سیرافی» او را کشت و اینک هم او را قصاص می‌کنم. چون سیرافی را گرفتند و به جلاد سپردند، آن نامه تباه بیچاره فریاد می‌زند: مسلمانان مسلمانان مرا به کشتن مردم مأمور می‌کنند و من به امرشان می‌کشم و حالا دارند خودم را می‌کشند و سیرافی کشته شد.

(بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۵۳ به نقل از رجال کشی ره)

بنابر این با توجه به گفته یاقوت که شهر «سیراف» در اوایل قرن هفتم ویرانه‌ای بیش نبوده است چنین می‌نماید که اگر از کسانی که در قرون هفتم به بعد می‌زیسته‌اند کسی با نسبت «سیرافی» شناخته شده باشد، قطعاً آن نسبت راجع به نیاکان اوست، نه این که خود از «سیراف» باشد، والله أعلم.

ابوسعید سیرافی

شاید قدیم‌ترین ترجمه حالی که از سیرافی در دست است همان باشد که ندیم در الفهرست آورده است؛ زیرا ندیم این کتاب مستطاب گرانقدر را در سال ۳۷۷ هـ تألیف فرموده است و او چنین می‌فرماید:

أخبار ابی سعید السیرافی

ابوسعید حسن بن عبدالله بن مرزبان اصلش از فارس است و در همان جا به دانشجویی آغاز کرد و پیش از سال ۳۲۰ هـ (یا پیش از بیست سالگی اش؟) از فارس بیرون آمد، به عُمان رفت و در آن جا فقه آموخت. سپس به سیراف بازگشت و به «عسکر مُکرم» (شهری در خوزستان) رفت و دیرزمانی در آن جا ماند و با «محمد بن عمر ضمیری متکلم» دیدار کرد و او ابوسعید را برتر از دیگر اصحاب (= شاگردان) خود می‌شمرد. سیرافی در فقه بر مذهب عراقی‌ها (= ظ: حنفی) می‌بود و پس از قاضی ابومحمد بن معروف^۶ که استادش در نحو بود، جانشین او در محدوده قضایی شَرَق دجله (= جانب شرقی) گردید و سپس قاضی هر دو محدوده و آخرین بار قاضی جانب شرقی گشت. کرخی فقیه او را بر همگان مقدم می‌داشت و حلقه تدریسی برای او منعقد کرد که سیرافی در آن به افاضه و فتوا می‌نشست زادروزش بیش از سال ۲۹۰ هـ است و در دوم رجب سال ۳۶۸ از دنیا رفت و از جمله کتاب‌های تألیفی او: کتاب شرح سیبویه (یعنی شرح الکتاب)، کتاب الوصل و القطع، کتاب أخبار النحویین، کتاب الوقف و الابتداء، کتاب صنعة الشعر و البلاغة، کتاب شرح مقصورة ابن درید.^۸ (پایان نقل از الفهرست)

ندیم مطرداً از سیرافی به «شیخنا ابوسعید» نام می‌برد. پس از الفهرست و ندیم از دو تن از بزرگان علم و ادب که بیش از دیگر کسانی که به ترجمه احوال سیرافی پرداخته‌اند، باید نام برد و این هر دو که از مشاهیر ادب عربند: یکی ابوحنیان توحیدی است که تاریخ وفات او به طور دقیق مشخص نیست؛ چرا که وفات او را در سال‌های ۳۶۰ و ۳۸۰ و ۴۰۰ و ۴۱۴ ذکر کرده‌اند که احتمالاً ۴۰۰ اقرب به صواب باشد، و دیگری ابوالعلاء صاعد بن احسن ربیعی بغدادی متولد ۳۳۰ هـ و متوفاً

۶. تاریخ طبری، حوادث سال ۱۳۳.

۷. برای اطلاع از حال این سره‌مرد دانشمند رک: از جمله به: یتیمه الدهر، ابتدای باب ۸، و نیز ضمن ترجمه صاحب بن عبّاد، و در نشوار المحاضرة تنوخی.

۸. خدا رحمت فرماید استاد فقیه را مرحوم عبدالحمید بدیع‌الزمانی کردستانی که بیش از شصت سال پیش مقصوره را بر حضرتش تلمذ و قرائت کردم.



به سال ۴۱۷ یا ۴۱۰ هـ (به اختلاف احوال).

مقام علمی و ادبی ابوحنیان علی بن محمد بن احمد بن عباس شیرازی معروف به ابوحنیان توحیدی مستغنی از هر توصیف و تعریف است و کتب و تألیفات نفیسی که از او به جای مانده است شاهد صادقی بر آن است. این ادیب و دانشمند و الامقام بسیار نگون بخت که قلم بختش همیشه شکسته سر می‌بوده و مقدر چنین بوده که در زمانی که شعرا و ادبا و فقها و متکلمین اواسط قرن چهارم به برکت ادب دوستی و فضل شناسی وزرای نامدار و دانشمند و نویسنده و ادیب چونان ابوالفضل بن عمید و صاحب بن عبّاد و ابومحمد مهلبی و ابن‌الفرات به قول حضرت خاقانی:

شنیدم که از نقره زد دیگدان

ز زر ساخت آلات خوان عنصری

همه در آسایش و فراغ‌بال و راحتی خیال بوده از «نقره دیگدان می‌زده‌اند» ابوحنیان نامدار عالی‌مقدار در نامناسب‌ترین صورت زندگی مادّی به سر برد و از هیچ کس از آن وزرای دست و دل باز که شرح سماحت و سخاوت آنان زینت کتب ادب و سیر است، و با همه چشم‌داشتی که از آنان داشته است، بهره و حظی نبرد و خود را فی‌المثل با «کم عاقل عاقل اعیّت مذهبیه» دلخوش نگه دارد و گاه غیظ و غضب ناشی از ضیق معاش و تنگدستی اش را، و شکایت از بی‌اعتنایی ابن‌عمید و صاحب را با نگارش مثالب الوزیرین تسکین دهد.

یاقوت در معجم‌الادباء او را برابر با «جاحظ» آن پهلوان یکه‌تاز میدان ادب و کلام و علم‌الاجتماع و جانورشناسی، و یا تالی او در ادب و بلاغت معرفی می‌کند (با همان اختلافات و اقوالی که در باب دینداری یا لامذهبی و یا به تعبیر عامیانه «هره‌ری بودن» درباره جاحظ و ابوحنیان در کتب مختلف و بنابر اختلاف سلیقه و نظر مؤلفان آن‌ها شایع است). آری پس از الفهرست ندیم، ابوحنیان بیش از هر کس دیگر به توضیح و تعریف و توصیف مقام والای علمی و ادبی «ابوسعید سیرافی»، این مایه مباهات ایرانیان بر تازیان، در تبیین و تشریح دقایق علم نحو و تفسیر کتاب آن نابغه جوانمرگ ایرانی یعنی سیبویه، می‌پردازد. فصل مُشبعی از کتاب بسیار سودمند و شیرین‌الامتاع و الموانسه را به مباحثه مفصّل «ابوسعید سیرافی» چهل‌ساله با «متی بن یونس = ابو بشر قنّائی» آن فیلسوف و منطق‌دان معروف مسیحی،

و فصل‌های دیگری به مباحثات مختلف ادبی او اختصاص می‌دهد و باز از کتاب دیگری از ابوحنیان به نام أخبار الفضلاء که گویا امروزه در دسترس کسی نیست به مباحثه «ابوسعید سیرافی هشتاد و چهار ساله» با «ابوالحسن عامری نیشابوری» حکیم و الامقام و مؤلف کتاب مستطاب السعادة و الإسعاد اختصاص می‌دهد. ابوحنیان در الإمتاع و الموانسه سی و چهار بار ذکر می‌شود از ابوسعید سیرافی به میان می‌آورد که برخی از آنان همچون مباحثه سیرافی با متی بن یونس بیش از ۳۰ صفحه کتاب را در بر می‌گیرد و برخی دیگر از نیم صفحه و گاه از یک دو سطر تجاوز نمی‌کند، اما در کتاب بسیار نفیس دیگرش یعنی البصائر و الذخائر شصت و سه بار از «سیرافی» نام می‌برد و نظر و عقیده او را درباره لغتی خاص یا شعری مشکل و یا مسأله ادبی دیگری نقل می‌فرماید و نیز بعضی از منقولات او در الإمتاع و الموانسه در المقابسات او تکرار شده است. آنچه در باب مناظره «سیرافی» و «متی بن یونس» در «امتاع» و آنچه «یاقوت» در معجم‌الادباء از مناظره «سیرافی» با «ابوالحسن عامری» نقل می‌کنند، هر دوی این مناظرات اساساً معارضه و مناظره‌ای است که یک فیلسوف فاضل عالی‌مقدار را با یک نحوی استاد متبحر بسیاردان در مباحثه و گاه «مجادله» به نحو احسن برابر می‌سازد و گو این که در پایان به قول ابی‌حنیان غلبه با «سیرافی نحوی و لغوی» است ولی مطالب متبادله میان این بزرگ، و آن دو بزرگ یعنی «ابی‌بشر یونس بن متی» و «ابوالحسن عامری نیشابوری» بسیار شبیه به مناظرات و سؤال و جواب‌هایی است که در کتاب مستطاب ضیافت آن حکیم اشراقی اهل یونان «افلاطون» آمده است و خواننده از این که چنان بزرگانی، به چنان دعاوی و مناظرات و نفی و اثبات‌هایی می‌پردازند سخت محظوظ می‌گردد و از دقت نظر و حسن بیان و ظرافت استدلال آنان شگفت‌زده می‌شود. سیرافی مناظره با «ابوالبشر متی بن یونس» را تقریباً در چهل سالگی خود یعنی در سال ۳۲۰ هـ و مناظره با «ابوالحسن عامری» را در سال ۳۶۴ هـ در سن هشتادسالگی، یعنی چهار سال پیش از وفات خود، انجام داده است و اولی در مجلس وزیر «ابوالفتح جعفر بن فرات» و دومی در مجلس آن وزیر و وزیرزاده ادیب و جوان مرگ ناکام، یعنی ابوالفتح بن العمید که خدای همه آن وزیران ادب‌دوست فرهنگ‌پرور را بیمارزاد، بوده است. عالم و ادیب معاصر ابی‌حنیان «ابوالعلاء صاعد بن الحسن



بن عیسیٰ الرّبعی الموصلیّ الأصل، البغدادی، الأديب اللغوی» که به تعبیر و توصیف یاقوت در معجم الأدباء (ج ۱۱، ص ۲۸۱-۲۸۶) از شاگردان بنام سیرافی و ابوعلی فارسی و خطابی و دیگران و شناسای لغت و همه فنون ادب و اخبار بوده و شعر نیکو می‌سروده و بسیار خوش محضر می‌بوده و به «اندلس» رفته و با «منصور بن ابی‌عامر» وزیر «هشام بن عبدالملک ملقب به مؤید» پیوند دوستی برقرار کرده، در آن‌جا کتاب خود را، به نام الفصوص بر آئین و سبک اُمالی قالی تألیف کرده و در سال ۴۱۷ هـ در «صقلیه» از دنیا رفته است. در همین کتاب بسیار ممتع الفصوص، که چند سالی است در شش مجلد در مراکش چاپ شده است، بیش از پنجاه بار از «سیرافی» در مسائل ادبی و لغوی و تفسیر کلمات قرآنی، نقل قول می‌کند و قصاید و آیات و قطعاتی از شعراء جاهلی و مخضرم و محدثین را به روایت از سیرافی در آن کتاب ضبط کرده است که در این میان بسیاری از فرائد قلائد قصاید شعرای مذکور که در حال حاضر هنوز هم دسترسی و اطلاع بر آن به آسانی ممکن نیست، وجود دارد.

این نکته نیز ناگفته نماند که بسیاری از ارباب تراجم در صحّت منقولات معری و مسلم الصدور بودن آن از مراجعی که در امتاع یا البصائر یا المقایسات شک کرده‌اند و بعضی از آن منقولات را قطعاً از مصنوعات و مختلقات خود معری می‌دانند (مانند نامه‌های متبادله میان جناب عباس بن عبدالمطلب^(رض) و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و نامه ابوبکر و امثال آن - برای اطلاع بیشتر به مقدمه بسیار ممتع و فاضلانه مرحوم «عبود شالجبی» دانشمند و ادیب مشهور عراقی رحمة الله علیه بر کتاب الرسالة البغدادیة معری مراجعه فرمایند- شبیه آنچه درباره معری و احتمال یا یقین به جعل و وضع او در بعضی مطالب مندرجه در کتاب‌هایش، ولی البتّه نه به آن قاطعیّت ضرس، درباره بعضی اشعار وارده در الفصوص «ابی‌العلاء الرّبعی البغدادی» نیز گفته شده است (رک: معجم الأدباء و ابناہ الرواة) والله اعلم.

ولی بسیار بعید به نظر می‌آید که آنچه را که ابوحنّان درباره مناظره «سیرافی» و «یونس بن متی» از قول عالم نحوی شهیر و لغوی به نام «علی بن عیسی الرّمّانی» (متوفای ۳۸۴ هـ) و مناظره با «ابوالحسن عامری» آورده است از مجحولات و

مختلقات خود «توحیدی» باشد.

میان «ابی‌حنّان توحیدی» و «ابی‌العلاء صاعد الرّبعی» رابطه و ملاقات بوده است و از آنچه در صفحه ۱۵۷ المقایسات آمده است معلوم می‌شود که در سال ۳۶۱ هـ میان این دو ملاقاتی روی داده است و به هر صورت این ملاقات و دیگر روابطی که میان این دو جریان داشته است همواره در بغداد بوده است، و خوشا به حال بغداد در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، و خوشا به حال فضلا و ادبا و علما و نحّاتی که در آن زمان در بغداد می‌زیسته‌اند و مانند بیچاره ابوحنّان توحیدی که از مواهب و رغائب هنرپروران و ادب‌دوستان و خلفا و وزرا محروم مانده است، محروم نمانده‌اند.^۹

شمه‌ای از اخلاق و روحيات سیرافی که در کتب مذکور آمده است

— همچنان که به عرض رساندم — تعبیراتی که ابوحنّان و ابوالعلاء صاعد و دیگر ترجمه‌نگاران یا مورخان با آن از «ابوسعید سیرافی» یاد می‌کنند گواه راست و شاهد صادق تخلق سیرافی به اخلاق حسنه است؛ زیرا قطع نظر از اجلال و تکریمی که همه آنان از مراتب علمی و صاحب‌نظری او در نحو بصری و کوفی (گو این که سیرافی منتسب به نحویان بصری است) و در لغت و شعر و سیر است، اساساً سیرافی مردی با خلقی کریم و بسیار با وقار و در عین حال فروتن و مهربان و نیز از گنج قناعت بسیار برخوردار بوده است و همچنین عبارات نعوت و جملات دعائیه‌ای که ابوحنّان یا دیگر بزرگان برای این بزرگ‌مرد به کار برده است مانند «نصر الله وجهه» (ج ۲، ص ۲) و «عین الله علیک ایها الشیخ» (دعای وزیر ابن‌الفرات برای سیرافی، ج ۱، ص ۱۲۸) حاکی از کمال احترامی است که هر آن کس که از «سیرافی» نام می‌برد تا چه حدّ به او احترام می‌گذارد. ابوحنّان همواره و مطرداً از «سیرافی» به «ابوسعید السیرافی الإمام» و یا «شیخنا ابوسعید» یاد می‌کند. از ذکر آنچه را که توحیدی در پایان مجلس مناظره «سیرافی» و «ابوالبشر متی بن یونس» در بیان مقایسه «سیرافی» با دیگر اعلام و ارکان ادب معاصرش می‌آورد گزیری نیست؛ زیرا توحیدی در عین اختصار مجموعه بسیار کاملی را از مقام علمی و ادبی و فقهی «سیرافی» وصف می‌کند، و فراموش نشود که سیرافی سال‌ها بر منصب قضاء در

۹. رک: الإمتاع و المؤانسه، ۲۱۳/۳.



بغداد تکیه زده بوده است و از این روست که امیر نوح بن نصر سامانی او را با خطاب «شیخ الاسلام» مخاطب می‌سازد. اینک ملاحظه فرمایید توحیدی چگونه درباره سیرافی و مقایسه او با برخی دیگر سخن می‌راند:

«وزیر» ابو عبدالله العارض» در پای نقل این مجلس به من گفت: چیزی را به یادم آوردی که بارها در دلم می‌آمد که بدانم ابوسعید سیرافی در چه پایه علمی‌ای است و ابوعلی فارسی در چه پایه و نسبت علی بن عیسی الرّمانی با این دو چگونه است؟ و نیز «ابن المرّاغی» و «ابن شاذان» و «ابن الوزّاق» و «ابن حیویه» را با آنان چه نسبت است؟ پاسخ من چنین بود: ابوسعید از همه آنان در جمع علما، گنج‌تر و جامع‌تر است و آراء مذاهب ادب عرب را بهتر از آنان نظم و ترتیب می‌بخشد و از همه در آن ابواب واردتر است و بهتر از هر کس از مضایق و تنگناهایی که در آن روی می‌دهد بیرون شو دارد و در دیانت و اخلاق راه میانی و معتدل را پیش گرفته است. به از آنان روایت حدیث می‌کند و آرا و احکام و فتاوی او از آنان بیشتر منطبق با حق است و او از اینان که نام بردی در قضاوت پیش و بیش است و سود و بهره‌ای که آنان که در دعاوی به او رجوع می‌کنند در رفع اختلافات‌شان بیشتر است و اثر او و هدایت او برای آنان که قصد استفاده علمی و اقتباس از نظریات و آراء او را دارند، آشکارتر است.

(الإمتاع والمؤانسة، ج ۱، ۱۲۹)

همواره روزه‌دار است و جز به جماعت نماز نمی‌گزارد و اگر نه این است که دانش دوستی و لزوم احترام به علماء قلمم را از ملامت و پرده‌داری آنان بازمی‌دارد، ممکن بود چیزها درباره‌شان بگویم، ولی: قلم این جا رسید و سر بشکست.

(ص ۱۳۲ همان مأخذ)

ابوعلی فارسی باده‌گسار است و گاه هرزه‌درایی می‌کند و از آئین اهل علم و راه دینداران و آداب و عادات پرهیز کاران و پارسایان، دوری می‌جوید.

(ایضاً ص ۱۳۲)
یاقوت که در معجم‌الأدباء هشتاد و هفت صفحه را به ترجمه «سیرافی» اختصاص داده است وصف «سیرافی» را به نقل از

کتابی که ابوحنّیان توحیدی در تقریظ و مدح «جاحظ» نگاشته است^{۱۰} چنین می‌کند:

ابوسعید شیخ‌الشیوخ امام‌الأئمة معرفةً بالنحو والفقه والشعر والعروض والقوافی والقرآن والفرائض والحديث والكلام والحساب والهندسه... و ابوحنّیان که با بسیاری از اقران ابوسعید سیرافی معاشرت و مصاحبت داشته است هیچ کس را با چنین جامعیت در علوم متفرّق وصف نمی‌کند و همو در دنباله همین اوصاف ادامه می‌دهد: «پنجاه سال بر طبق مذهب ابی‌حنیفه فتوی داد و هیچ‌گاه در آن خطا نکرد و در لغزشی نیفتاد، در بغداد به قضاوت نشست و شرح کتاب سیبویه را در سه‌هزار برگ به خط خویش در «سلیمانی»^{۱۱} نوشت و کسی به پای او نرسید و هیچ انسانی، در تمام بودن و کمال بر او پیشی نمی‌گرفت. چهل سال روزه‌دار بود و در بیشتر عمرش چنین بود.

(معجم‌الأدباء، ج ۷، ص ۱۵۰-۱۵۱)

خطیب بغدادی از قول مشایخ خود می‌گوید:

سیرافی هیچ‌گاه به مدرس دروس خود و یا محکمه قضاوت نمی‌رفت مگر آن که پیش از آن ده ورق بنویسد و مزد آن را که ده درهم بود بستاند و همین ده درهم برای گذران او بس می‌بود، و سپس به مدرس یا محکمه برود. سیرافی مردی عالم و فاضل و بی‌مانند بود و به ویژه در علم نحو که بی‌شک همتایی نداشت. (تاریخ بغداد، ردیف ۳۸۶۳)

پس از قرن پنجم هر کس چیزی درباره این مرد و الامقام نوشته است منقول از همین مراجعی است که به عرض رساندم. از سماحت و انصاف و «رادی و راستی و کم‌آزاری» سیرافی به دو داستان مختصر اکتفا می‌کنم:

(۱) ابوالعلاء صاعد در همان تألیف نفیس خود الفصوص می‌آورد و داستان را شخصاً روایت می‌کند که:

چون ابوالفتح بن العمید وزیر جهت استخلاص فرزندان معزالدوله دیلمی که در بند عضدالدوله بودند به بغداد آمد (و کاش به بغداد نمی‌رفت که عواقب این سفر موجب کشته شدن او به امر عضدالدوله شد: مهدوی دامغانی) از آن جا که ابوالفتح مرد علم و فضل و ادب بود، مجلسی

۱۰. بنده مهدوی دامغانی نمی‌داند که آیا این کتاب موجود است یا مفقود و اگر موجود است در کجاست و چگونه است؟ و آیا چاپ شده یا خیر؟
۱۱. بنده «فی‌السلیمانی» را ندانست چیست در میان خطوطی که در «الفهرست» مذکور است این نسبت نیامده است و نیز در «سلیمانی» در انساب سمعادی هم نیامده، سپاسگزار خواهد شد که او را بر این معنی و نسبت آگاه فرمایند.



فراهم آورد و هر نامدار دانشمندی و ادیبی را که از فضل و دانش و ادب او به ابی‌الفتح گفته بودند و یا آنان را از پیش می‌شناخت بدان مجلس دعوت کرد تا آنان نیز به فضل و براعت او در ادب آگاه گردند. حاجب خود را به خدمت قاضی ابی‌سعید سیرافی که خداهش بیامرزاد فرستاد تا سیرافی و «اصحابش» به آن مجلس شرف حضور بخشند و همچنین کس به خدمت ابوالحسن علی بن عیسی الرّمّانی فرستاد که او و «اصحابش» در آن مجلس حضور یابند و این هر دو بزرگوار با اصحابشان بدان مجلس تشریف‌فرما شدند، همین که ابن‌العمید این دو را دید به احترام و ادب از جایگاه خود برخاست و به پیش‌واز (پیش‌باز؟) ایشان رفت و آنان را بر جایی که برایشان مهیا ساخته بودند نشاند و خود در پایین دست آنان نشست و در مقام خوش‌آمد به آنان عرض کرد: اینک پس از آن که به دیدار شما نائل شدم مرا از مرگ باکی نیست. سیرافی و رّمّانی او را دعای خیر کردند و گفتند «جزاک الله خیرا». در این مجلس ابومحمد پسر قاضی ابوسعید نیز با ما بود. وزیر خوش داشت که از اصحاب ابی‌سعید سخنی و نکته‌ای بشنود، قاضی ابوسعید به من (ابی‌العلاء صاعد) فرمود: چیزی از ابامحمد یعنی پسرش بپرسم. من شرمزده شدم چرا که تا آن هنگام من مجلس پادشاهان را ندیده بودم. از قاضی سیرافی (که استاد ابی‌العلاء صاعد است) استدعا کردم که مرا از امر خویش معاف فرماید، ولی قاضی مرا ملزم ساخت که حتماً از پسرش سؤال کنم و فرمود: اگر از او سؤال نپرسی از خود تو سؤال پر سیده خواهد شد و بی‌درنگ از «ابوالحسن العطار» که یکی از آبرومندترین «اصحابش» بود، تا از من مسأله‌ای لغوی و نحوی را سؤال کند و او بیت «علقمة الفحل» را از من پرسید که:

سُأَلَةُ كَعَصَا النَّهْدِيِّ غُلَّ بِهَا
ذُو فَيْئَةٍ مِنْ نَوِي قُرَّانٍ مَعْجُومٍ^{۱۳}

(تا این جا ترجمه لفظ بلفظ الفصوص) بود ولی آنچه می‌آید خلاصه متن الفصوص است که عرض می‌کنم:

من (ابی‌العلاء صاعد که جوانی در سنین بیست سالگی

درمانده شده‌ای شادمان سازی؟.....

و بنده مهدوی دامغانی این حکایت بدان رو آورد که ظرافت طبع و سماحت و کرامت خلق و خوی «سیرافی» را بیان کند. رحمت خداوند بر روان پاک او افزون باد.

۲) و نیز در همان مجلس سابق‌الذکر ابوالفتح بن‌العمید یا در مجلس دیگری در حضور آن وزیر دانشمند میان «سیرافی» و «ابوالحسن عامری نیشابوری»^{۱۴} در همان ماه جمادی‌الاولی سال ۳۶۴ هـ مناظره‌ای صورت گرفته است و سیرافی پاسخی مستند و معقول که آن را با ابیاتی بسیار مناسب سؤال و سؤال‌کننده (یعنی عامری) آغاز کرده بود، به عامری

۱۲. بیت پنجاه و چهارم از قصیده پنجاه و هفت بیتی «مفضلیه» علقمة بن عبده که در وصف لاغرمیانی اسب شاعر است.

۱۳. ابوالحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری فیلسوف نامی معاصر ابن‌سینا متبحر در فلسفه یونانی و از مروّجان و شیفتگان کتب ارسطو که بر ابی‌الفتح بن‌العمید سمت استادی داشته است متوفی در حدود سال ۳۸۰ هـ مؤلف کتاب السعادة والإسعاد که مرحوم استاد والا مقام مجتبی مینوی رحمة الله تعالی علیه آن را به خط خود نوشته و در سلسله انتشارات دانشگاه به شماره ۴۳۵ از محل هدیه استاد بزرگوار مرحوم دکتر یحیی مهدوی در ویسبادن به چاپ رسیده است.



می‌دهد، آن‌چنان که عامری که بنا به گفته ابوحنیان (و با همه تردیدهایی که در صحت قضاوت و اصابت نظر ابوحنیان هست!!) مردی تنگدل و کج خلق و سخت دل می‌بوده است، هر قدر سیرافی را به اصطلاح عامیانه «می‌پیچاند» و این قیل و این قلت می‌آورد، مجاب و مُفخّم می‌گردد و ابوالفتح بن العمید بسیار از حضور ذهن و لطف سخن و حسن مجادله ابوسعید شگفت‌زده و شادمان شده بود و ضمن ختم مناظره، برای بیان اجلال و تعظیمی که نسبت به سیرافی داشته - و نیز طبعاً برای نشان دادن مراتب فضل و کمال و خصوصاً احاطه خود در عربیت و نیز یک ملامت مؤدبانانه به «عامری» ابیاتی از شاعران عرب می‌خواند و مجلس را ختم می‌فرماید، ابوحنیان می‌گوید: چون از آن مجلس بیرون آمدیم، از سیرافی پرسیدم که حضرت استاد حالت این مرد دانشمندی که در نزد ما بسیار با اهمیت و احترام است، مشاهده فرمودید؟ استاد فرمود، تاکنون به چنین گرفتاری گرفتار نشده بودم، بیش از چهل سال پیش در مجلس ابی جعفر بن الفرات وزیر با ابوالبشر متی بن یونس مناظره کرده‌ام و ابوبشر ابوبشر است اما این مناظره سخت‌تر و بیرون‌شو از سؤال عامری دشوارتر بود. (معجم الأدياء، ج ۸، ص ۲۳۰-۲۳۱؛ الإمتاع والمؤانسة، ج ۲، ص ۸۵) و این حکایت را برای بیان «انصاف» و «حقیقت‌گویی» سیرافی آوردم.

قصد ندارم این مقدمه را با تفصیل بیشتری از خلق شریف و ذوق ظریف ابی‌سعید، دراز سازم. هر کس که طالب تفصیل بیشتری است به الإمتاع والمؤانسة و البصائر والذخائر ابی‌حنیان توحیدی و الفصوص ربعی مراجعه فرماید. از بی ادبی که دو عالم بزرگ معاصر سیرافی یعنی ابوالفرج اصفهانی و ابوعلی فارسی نسبت به سیرافی روا داشته‌اند عمداً ذکر نمی‌نکردم.

شّمه‌ای از مکانّت والای سیرافی در ادب عرب از نحو و صرف و لغت و شعر

در آنچه که در صفات پیشین گذشت اجمالاً وصف مختصری از مقام والای سیرافی در ادب عرب از صرف و نحو و لغت و شعر آن و از علوم قرآنی اعمّ از تفسیر و فقه و فرائض و یا مجادلات کلامی متداول در زمان او بیان شد. در عظمت مقام ادبی و لغوی او کافی است که یکی از معاجم معتبر لغوی را از قبیل لسان العرب یا التّهذیب یا تاج العروس را ورق زد و

مشایخ و شاگردان سیرافی

بهترین و کامل‌ترین مرجعی که نام مشایخ سیرافی را در ادب و حدیث و فقه ثبت کرده است تاریخ بغداد خطیب بغدادی است. از مهم‌ترین اساتید و مشایخ او در علم عربیت «محمد بن السراج» متوفاً ۳۱۶ هـ است که از برجسته‌ترین اصحاب «مبرد» بوده است و خود سیرافی در پایان همین مخطوطه حاضر شاگردی خود را بر ابن السراج و ابوبکر مبرمان تصریح می‌فرماید:

از مهم‌ترین شاگردان و اصحاب او باید از پسر سیرافی یعنی ابومحمد یوسف بن الحسن السیرافی که مردی دانشمند بوده و کتاب الإقناع پدرش را که تألیف آن ناتمام مانده بوده است تکمیل کرده و به پایان رسانیده است و کتابی در شرح ابیات وارده در کتاب غریب المصنف ابوعبید قاسم من سلام تألیف کرده است. (بغیة الوعاة) و همین ابومحمد یوسف بن الحسن است که حضرت سید رضی (رض) در کودکی شاگرد او بوده است (آن‌چنان که مرحومان خوانساری در روّضات الجنّات و به تبع از او مرحوم محدّث قمی در الکنی والألقاب سید رضی را شاگرد سیرافی بزرگ شناخته و آن داستان کذایی که: «علامت سیرافی بزرگ در عمر و عثمان چیست؟» و پاسخ سید رضی که به جای آن که بفرماید: فتحه، فرمود: «بُغضُ علی بن ابي طالب» ظاهراً مربوط به همین ابومحمد است، گو این



که از میان قدماء، ابن حمدون نیز در التذكرة (ج ۹، ص ۳۹۱) آن را به ابوسعید سیرافی (پدر) نسبت داده است؛ زیرا گرچه محال نیست ولی بعید است سید رضی که متولد ۳۵۹ هـ است و در هنگام تولد او سیرافی پیرمردی قریب هشتاد ساله بوده است، بتواند شاگرد سیرافی بزرگ باشد، از جمله دلایل این که یوسف سیرافی استاد رضی^(رض) بوده است قطعه (یا قصیده) ای بانزده بیتی است به مطلع:

یا یوسف ابن سعید دَعْوَة
أوحى اليك بها ضمير مَوْجِعُ

(دیوان، ج ۱، ص ۶۳۰)

که سید رضی در مرثیه او انشاد فرموده است والله العالم. یوسف بن حسن در سال ۲۸۵ هـ و اندکی بعد از وفات صاحب بن عبّاد — در سن پنجاه و پنج سالگی — از دنیا رفته است.

(بغية الوعاة، ص ۴۲۰؛ البلغة، ص ۲۴۵)

شاگرد نامدار دیگر ابوسعید سیرافی، ابوالعبّاس محمد بن عبدالله نحوی معروف به ابن الوراق است که مؤلف چند کتاب است و این ابن الوراق داماد سیرافی یعنی شوهر دختر او بوده است و در سال ۳۸۱ هـ وفات یافته است.

(بغية الوعاة، ص ۵۳؛ البلغة، ص ۲۰۱)

شاگرد نامدار دیگر او عبدالله بن حمود الزبیدی الأندلسی است که پسر عموی همان ابوبکر محمد بن الحسن الزبیدی مؤلف أخبار النحویین سابق الذکر است. ابن حمود در سال ۳۷۲ هـ وفات یافته است. در تضاعیف المستجد من فَعَلَاتِ الْأَجْوَادِ تَنُوخِي نیز ذکری از اصحاب سیرافی به میان آمده است؛ ولی نامدارترین اصحاب سیرافی همانا توحیدی و ابوالعلاء صاعداند.

مذهب سیرافی

عموم کسانی که ترجمه‌ای از سیرافی نقل کرده‌اند او را «عراقی مذهب» معرفی کرده‌اند و ظاهراً این معنی متوجه به این است که او اصولاً و فروعاً تابع مذهب حنفی بوده

است. «انباری» در نزهة الألباء می‌گوید: و ذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَوَارِسِ أَنَّهُ كَانَ يُذَكِّرُ الْاِعْتِزَالَ وَ لَمْ يَظْهَرْ عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ (ص ۳۸۱) - اما آنچه جالب توجه است آن است که در مخطوطه حاضر که مورخ به سال ۳۷۶ هـ است، یعنی نه سال پیش از وفات ابو محمد یوسف بن الحسن سیرافی (پسر سیرافی) و بسیار محتمل است که این مخطوطه بر بزرگانی از معاصرین ابو محمد سیرافی قرائت شده باشد، (و چه بسا بر خود ابو محمد سیرافی). در صفحه ششم آن از نام حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام و نعت دعائیه آن حضرت به صورت: «و كان ابوالأسود مَمَّنْ صحب علياً صلى الله عليه» و در صفحه هفتم و هشتم: «أَخَذَ ابوالأسود عن علي بن أبي طالب عليهما السلام العربية» و در صفحه هشتم باز: «... فكان (یعنی ابوالأسود) لا يُخْرَجُ شَيْئاً مِمَّا أَخَذَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یاد شده است و اطلاق این جمله‌های دعائیه بر حضرت امیر علیه و علی آله السلام والصلوة، آیا نشانه‌ای بر تشیع آن دانشمند عالی‌مقدار والا مقام نیست؟ امیدوارم که چنین باشد و ابوسعید سیرافی مانند بسیاری دیگر از اعلام و اعظام دانشمندان اسلام از سرسپردگان به ولایت و محبت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه باشد. به پایان رسید شرحی که به خواهش دوست ارجمند و فاضل دانشمند جناب دکتر اکبر ایرانی دامت إفاضاته وزیدت توفیقاته، به عنوان مقدمه بر کتاب مستطاب أخبار النحویین البصریین ابی سعید سیرافی رحمة الله تعالی علیه نوشتم. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد و آله الطاهرین والسلام علی امیر المؤمنین و وارث علم النبیین و واضع علم النحو و علی آله أجمعین.

کمبریج، ایالات متحده آمریکا،

سپتامبر ۲۰۱۲، شهریور ۱۳۹۱

احمد مهدوی دامغانی

■

